هوالعلیم

رابطه برهان عقلی و شهود
در شناخت ذات خداوند متعال (۱)
رابطه فلسفه وعرفان عملی

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیة اللّه حاج سیّد محمد حسین

حسینی تهرانی

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

اهمیت تعقل واعتماد فلسفه بر آن

یکی از جهازهای وجودی ما قوّه عاقله است که تمام احکام و مسائل خود را در جمیع امور بر آن اساس پایه‌گذاری می‌کنیم، و به وسیله آن در ترتیب قیاس‌های منطقیه برای حلّ مجهولات لا تُعَدّ و لا تُحصی استمداد می‌جوییم.

مسائل فلسفیه همچون مسائل ریاضی است که بر مقدّمات و ترتیب قیاساتی است که به بدیهیات منتهی می‌شود؛ و در این صورت انکار آن در حکم انکار ضروریات و بدیهیات است. مسائل فلسفیه،

مسأله را از مقدّمات خطابیه و شعریه و مغالطه و مجادله جدا می‌کند، و آن را بر اساس برهان که مبنی بر وجدانیات و اوّلیات و ضروریات و بدیهیات و غیرهاست، قرار می‌دهد.

ماهیّت تعقّل ودعوت قرآن به آن

آیات کریمه قرآنیه ما را به تعقّل دعوت می‌کند؛ آیا تعقّل غیر از ترتیب قیاسات است؟!

علم حکمت ما را به حقایق اشیاء و سرّ آفرینش، و عرفان به حضرت باری تعالی شأنه العزیز، و اسماء حسنی و صفات علیای او، و مسأله معاد و نظام تکوین و ولایت، و ربط بین ازل و ابد، و هزاران مسأله بدیع و زنده جهان هستی و کاخ آفرینش آشنا می‌سازد که:

﴿وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً﴾؛[1] «و به آن کسی که حکمت داده شود، خیر بسیاری به او داده شده است.»

و درباره حضرت لقمان می‌فرماید:

---

[1] سوره البقرة(۲) قسمتی از آیه ۲۶۹.

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ﴾؛[1] «و به تحقیق که ما به لقمان، حکمت آموختیم».

و در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، امّت خود را تعلیم حکمت می‌دهد؛ از جمله در دو آیه ۱۶۴ از سوره آل‌عمران (۳) و آیه ۲ از سوره الجمعة (۶۲) وارد است که:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾؛ «آیات خدا را بر مردم تلاوت می‌کند، و ایشان را تزکیه می‌نماید، و آنها را تعلیم کتاب و آموزش حکمت می‌دهد».

پی بردن به مضامین بسیاری از روایات مبتنی بر مسائل عقلی است

و نیز بسیاری از روایات ما مشحون به دقیق‌ترین مسائل عقلی است؛ و چگونه با عدم آشنایی به مسائل عقلیه می‌توان در این بحر بی‌کران وارد شد، و حاقّ معانی وارده در آنها را در ابواب مختلفه توحید، و فطرت، و قضاء و قدر، و أمربین‌الأمرین، و مبدأ و

---

[1] سوره لقمان(۳۱) صدر آیه ۱۲.

معاد، و حقیقت ولایت، و کیفیت ربط مخلوق به خالق و غیرها را به‌دست آورد؟

راویان احادیث ائمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین، همه یکسان نبوده، بلکه هریک در مرتبه‌ای خاصّ و درجه‌ای مخصوص بوده‌اند. و روایاتی که از هشام بن حکم و مؤمن‌الطّاق و نظائرهما نقل شده است، بسیار دقیق است؛ و به خوبی می‌رساند که آنان در علوم عقلیه متضلّع، و به فنون استنباط احکام و قیاسات عقلیه و جدل و خطابه و برهان واقف بوده‌اند، و حضرات معصومین با آنها با لسان دیگری بسیار دقیق و عمیق حقایق را بیان می‌فرموده‌اند.[1] فهمیدن این دسته از روایات بدون خواندن فلسفه و آشنایی با علوم عقلیه محال است.[2]

در مباحث حضرت امام رضا علیه‌السّلام با صاحبان مذاهب و ادیان، مطالب دقیق عقلی است که بدون علوم عقلیه، فقط به مجرّد فهمیدن معانی

---

[1] رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون عدم جواز در یک سطح قرار دادن روایات و عدم بی‌نیازی از علوم عقلیه در فهم قرآن و احادیث رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۵ الی ۱۹۰؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۴۳.(محقّق)

سطحیه و ظاهریه‌ای از آن اکتفا می‌شود و جان و روح مطلب ملموس نمی‌گردد. روایات وارده از ائمّه معصومین، غیر از روایات وارده از عامّه و یا اخبار و روایات وارده در سایر ادیان است که همگی بسیط و قابل فهم عامّه می‌باشد.

و بر این اصل، تقویت فکر و تصحیح قیاس، و به طور کلّی آشنایی با منطق و فلسفه لازم است؛ و قبل از رجوع به این علوم نمی‌توان از خزائن علمیه حضرات معصومین که راهنمای وحید مسائل توحیدیه هستند، طرفی بست.

تکیه کردن أنبیاء وأئمّه علیهم السلام بر براهین عقلی

قرآن هم می‌گوید: ﴿وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ﴾؛[1] «به طریق احسن با این کفّار و مشرکین مجادله کن!»

مجادله با کفّار و مشرکین چیست؟ اینکه انسان از روی براهین فلسفی بیاید و آنها را ابطال کند؛ پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و همه ائمّه اصلًا

---

[1] سوره النّحل(۱۶) قسمتی از آیه ۱۲۵.

مکتبشان یک فلسفه عجیب و غریبی بود! و هرکس به مکتب آنها آشنا بشود، می‌بیند که آنها از روی مقدّمات فلسفی، طرف را محکوم می‌کردند.

حضرت صادق علیه السّلام شاگردانی داشت که آنها را برای بحث برهانی تربیت می‌کرد؛ حضرت امام رضا علیه‌السّلام در مباحثاتشان با علماء خارج از اسلام، روی برهان پیش می‌آمدند، نه اینکه به آنها می‌گفتند: بابا قلب من حکایت می‌کند که خدائی هست، دیگر تو چه می‌گویی! خُب جاثلیق نصرانی یا رأس الجالوت یهودی می‌گفت: قلب شما حکایت می‌کند برای خود شما، امّا به من چه مربوط است؟! کجا دیده شده است که یکی از ائمّه وقتی با یکی از مشرکین یا کفّار یا علماء آنها برخورد کنند، به علم وجدانیِ خود متمسّک باشند و بگویند: چون من این‌طور درک می‌کنم تو هم باید قبول کنی؟ این تحکیم است! این زورگویی است! این روش تبلیغ نیست.

ائمّه علیهم السّلام از روی برهان اثبات می‌کنند، حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام از روی

استدلالات منطقی و برهانی و مقدّمات مسلّم برای طبیعیّون اثبات توحید می‌کند، تا آنجا که ابن ابی العوجاء می‌گوید: «من در مکتب این مرد خاضعم و خاشعم و نمی‌توانم لب از لب بگشایم و یک قدم جلو بروم!»

البتّه این مکتب لازم است، تمام علمای اسلام باید به برهان قویّ و به منطق قویّ، و به این علم به حدّ اعلی و اکمل مسلّح باشند تا بتوانند شبهات مُبدِعین و ضالّین و منکرین و مادیّین و طبیعیّین و سایر فِرَقی که هست، آنها را باطل کنند؛ امّا صحبت در این است که: آیا این مکتب کافی است یا نه؟ انسان با این مکتب می‌تواند آن‌طوری که باید و شاید خدا را بشناسد؟ صفاتش را بشناسد؟ اسمائش را بشناسد یا نه؟

یعنی اگر نظر انسان در مقام عبودیّت خدا نبود، عبادت هم انجام نداد، یک شخصی بود فرض کنید شُرب خمر هم می‌کرد، قمار هم می‌کرد، خارج از مذهب اسلام هم بود ولی روی مکتب و روی برهان فلسفی اثبات می‌کند خدا هست،- ظاهراً یکی از دانشمندان انگلیسی است، موحّد بود، قائل به توحید

بود. جان ماریون دانشمند فرانسوی هم قائل به توحید بود، کتابی نوشته به نام خدا در طبیعت، به پنج دلیل از اصول مسلّمه علوم مادّی اثبات خدا را می‌کند که خدا هست- أمّا واقعاً این مقدار کافی است یا نه؟ اینها را انسان باید به مرحله عبودیّت در بیاورد، و خدا را آن‌طوری‌که باید و شاید نشان دهد، و ربط انسان را نسبت به خدا برقرار کند. فقط بحث در این است که این مکتب کافی نیست![1]

محدودیتهای برهان عقلی

بعضی می‌گویند: انسان بایستی برود و در موجودات تفکّر کند و روی براهین، مقدّماتی بچیند و خلاصه خدا را پیدا کند؛ این مکتب، مکتب ادراک است. مقدّماتِ معلومه ضروریّه را انسان برمی‌دارد با همدیگر ترکیب می‌کند، این نتیجه می‌دهد؛ از آن نتیجه انسان می‌تواند خدا را به دست بیاورد.

مثلًا می‌گوییم که: این عالم موجود است و این عالم به ذات خود موجود نیست، حادث است، هر

---

[1] حسینی طهرانی، سید محمد حسین، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ۱جلد، ص ۸۸ـ ۸۹.

موجودی که به ذات خود قدیم نباشد، حادث است دیگر؛ بنابراین: این عالم هم که یکی از افراد این کبرای کلّی و قضیّه کلّی است، حادث است. حادث، مُحدِث می‌خواهد، ایجاد کننده می‌خواهد، پس یک خدائی باید باشد که این عالم را ایجاد کرده باشد.

این کتاب یک موجودی است، اوراقش منظّماً دوخته شده و یک جلد سبز رنگی روی آن قرارگرفته، به همین شکلی که شما می‌بینید. این خود به خود به وجود نیامده، اوراق خود به خود پیدا نشدند که خودشان پهلوی همدیگر اینجا بچسبند، بعد یک سوزنی هم پیدا بشود خود به خود با یک نخی این ورق‌ها را بدوزد، بعد یک مقوّایی هم بیاید خودش اینجا بچسبد و سریش هم رویش، مُشمّع هم رویش و به همین شکل و به همین اندازه، و این ورق‌ها هم صفحه یک و دو و پنجاه، شصتش، به ترتیب خودش ... این نحو! از این ما پی می‌بریم که یک صحّافی بوده و این اوراق را برداشته این‌طور درست کرده و جلدی رویش کشیده؟!

از ممکنات ما پی می‌بریم به واجب، و از معلول پی می‌بریم به علّت، و از مقدّمات معلومه پی می‌بریم

به مجهولات، و خدا برای ما مستور است؛ ما این‌قدر از این برهان‌های فلسفی با مقدّمات صحیح باید ترتیب بدهیم تا آن مجهول را به دست بیاوریم، و این‌قدر آن مجهول صاف و روشن باشد که تمام شبهات را جلوگیری کند، و هرکس بخواهد در آن خدائی که ما با این مقدّمات ترتیب دادیم و صفات و اسماء و خصوصیّاتش را ثابت کردیم شبهه کند، این برهان ما آن‌قدر قوی باشد که جواب‌گوی همه آن شبهات باشد.

این مکتب، مکتب فکر است. مکتب پسندیده‌ای هم هست چون هر کدام از ما دارای فکری هستیم و این فکر را خدا به ما داده، با این فکر ما باید مجهولات را به دست بیاوریم. مجهول از کجا به دست می‌آید؟ از دو مقدّمه معلوم یا چند مقدمه معلوم در صورتی که بین آنها رابطه خاصّی باشد، مجهول به دست می‌آید.

ولیکن آیا این کافی است برای رسیدن به خود خدا و درک خدا و معرفت خدا یا کافی نیست؟ اصلًا بحث در اینجاست که آیا علوم فلسفی کافی است یا

کافی نیست؟ کسی نمی‌تواند منکر علم فلسفه و حکمت بشود و بگوید این علم اصلًا به کلّی مقدّماتش غلط است.[1]

علاوه بر برهان عقلی تکیه کردن أنبیا وأئمّه علیهم السلام بر وجدان وقلب وشهود

یک مکتب هست از این عالی‌تر و والاتر، و آن مکتب می‌گوید که: مکتب فلسفه باطل نیست، امّا جایش ذهن است، جایش مغز است و انسان خدا را با این مکتب از دور می‌شناسد. روی زمین می‌نشیند با یک تلسکوپ می‌خواهد خورشید را ببیند و امواج خورشید را ببیند و أملاحی که در خورشید هست ببیند، می‌بیند امّا بین زمین و خورشید فاصله است! و این مکتب اصلًا مکتب تفکّر است، موطنش موطن ذهن است.[2]

آن مکتبی که انبیاء و اولیاء و ائمّه رفته‌اند، یک مکتبی است از این مکتب عالی‌تر! آن مکتب، مکتب

---

[1] حسینی طهرانی، سید محمد حسین، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ۱جلد، ص ۸۴ ـ ۸۶.

[2] همان، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ص ۸۷ ـ ۸۸.

وجدان است. آن مکتب می‌گوید: بالاتر از ذهن و قوای مفکّره، انسان یک حسّ دیگری دارد، [اسمش را] حسّ پنجم بگذارید، ششم بگذارید، دهم بگذارید، من نمی دانم، یک حسّ دیگری دارد، یک وجدان دیگری دارد که او را دل می‌گویند، او را ضمیر می‌گویند، او را قلب می‌گویند، او را وجدان می‌گویند، او را سرّ می‌گویند، هرچه می‌گویند، انسان یک حسّ دیگری دارد. انسان باید با آن حسّ، خدا را درک کند! آن حسّ در همه افراد بشر هست و قوی هم هست، ولیکن ابتلاء به مادیّات، آرزوها، خیالات، توجّه به کثرات، حجاب‌هائی شده و تاریکش کرده، آن حسّ را ضعیف کرده و خفه کرده، و لذا بشر از آن حسّش بهره‌برداری نمی‌کند.

هر پیغمبری که آمده اوّل گفته: «توجّه به خدا و اطاعت از من» ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ﴾.[1] اگر کسی در راه عبودیّت وارد شد راهش این است که از من باید اطاعت کند. در سوره «شعراء» ملاحظه کنید: در پنج مورد از لسان پنج پیغمبر، خداوند علیّ أعلی بیان

---

[1] سوره الشّعراء(۲۶) آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹.

می‌کند که آمدند به قومشان گفتند: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ﴾ «باید از خدا بپرهیزید و از من اطاعت کنید!» آن‌وقت هر کاری گفتم باید بکنید تا آن حِسّ تو باز بشود! نماز بخوانید، روزه بگیرید، صدقه بدهید، امر به معروف کنید، در مشکلات پافشاری کنید، نهی از منکر بکنید، جهاد بکنید، حجّ انجام بدهید، چه کنید، چه کنید ... در شب‌های سرد زمستان باید بروید نماز بخوانید، روزهای گرم تابستان باید روزه بگیرید.

راه این است دیگر! راه مجاهده با نفس است برای رضای خدا، تا آن حجابِ وجدان، آن پرده‌ای که روی آن حسّ را گرفته کم کم ضعیف بشود، وقتی ضعیف بشود آن چراغی که خداوند علیّ أعلی در دل قرار داده، نورش ظاهر می‌شود.

خدا به همه از این وجدان‌ها داده، به همه از این چراغ‌ها داده، گفته: شما خلیفةُ الله‌اید! شما انسانید! قابلیّتی که به شما داده‌ام به هیچ موجودی نداده‌ام، و شما را مرتبط با خودم خلق کرده‌ام، و این قابلیّت را داده‌ام که چشم را باز کنید و بیایید در حرم من احوال‌پرسی کنید. و این مکتب انبیاء است؛ و این

مکتب، مکتب لقاء خداست؛ و این مکتب، مکتب عرفان است.

انسان تا به زیارت خدا نرسد و به ذکر خدا نرسد قلب او آرام نمی‌گیرد، و آرامش او منحصر است در ارتباط قلبی او با خدا.[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد حسین، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ۱جلد، ص ۹۸ـ ۹۰.